

## تطبیق لهجه های خوری و بلوچی

-۱-

مقدمه: گزارش سفر

در این گفتار منظور اینست که مختصری از کار خودم را در ایران شرح دهم. من در سال ۱۹۴۸ برای مطالعه کتیبه های فارسی که از آثار گرانبهای دوران ساسانی است بایران آمدم. باردیگر از پائیز سال ۱۹۵۱ برای ادامه مطالعات خود در کتیبه های قدیمی و زبان های متداول امروز ایران بایران آمدم. اینکه اسم زبانهای متداول امروزی را بردم از این نقطه نظر بود که مطالعه کلمات و لهجه های امروزی کلید کشف زبانهای باستانی ایران است. دلیل آنهم خیلی ساده است، چون در دیبها و شهرهای دورافتاده شیوه گفتار و تلفظ کلمات باستانی در طول قرنهای متمادی بندرت تغییر یافته است و غالباً از کلمات معمول در این نقاط و لهجه های مختلف هر نقطه اطلاعاتی حاصل میشود که سابقاً دیگران از آنها بی اطلاع بودند و بوسیله همین کلمات میتوان در کشف کتیبه های قدیمی که تا بحال خوانده نشده اند استفاده برد و بطور کلی میتوان گفت که این لهجه ها متمم و مفتاح کتیبه های باستانی است. از اینرو تصمیم داشتم که امسال در هر دو قسمت لهجه های مختلف و کتیبه های قدیمی تحقیق و مطالعه کنم.

اولاً لازمست چند کلمه ای راجع به کتیبه های قدیمی بطور کلی گفته شود. واضح است که کشف خط میخی قدیم وسیله ای برای خواندن سایر خطوط قدیمی از قبیل بابلی و عیلامی شد. اتفاقاً اینکار مثل کشف خطوط رمز بسیار مشکل بود، باین علت که کتاب یا صحیفه ای که بدو زبان، یکی زبان قدیم و دیگری زبان زنده کنونی باشد، وجود نداشت. تا جائی که من اطلاع دارم خط میخی قدیم ایران و خط قدیمی ترکی که در

آسیای مرکزی متداول بوده ، بدون توجه بیک زبان زنده کشف گردید . ولی طرز کار با خطوط دوره وسطای تاریخ ایران با کشف این خطوط خیلی فرق داشت ، مخصوصاً در اینجا کلمه پهلوی را بکار نمیبرم چون زبان و خط پهلوی توسط متخصصین باستان شناسی به خطی اطلاق میشود که در کتب زرتشتی بکار رفته است . خطوط دوره وسطای تاریخ ایران باستعانت ترجمه یونانی آنها ، که پهلوی هم حک شده بود ، کشف و خوانده شد . نمونه ای از این کتیبه ها را میتوان در روی اسب شاپور که در نقش رستم و نقش رجب ، نزدیک تخت جمشید حک شده است مشاهده نمود . با وجود این نباید تصور نمود که خواندن این خطوط آسان و خالی از اشکال بوده است . حاشا ! برای اینکه نه فقط باد و باران قرون متمادی قسمت زیادی از کتیبه ها را سائیده و از بین برده و خواندن آنها را مشکلتر نموده بلکه معانی عده زیادی از لغات را فقط باید حدس زد . چنانکه در بالا اشاره شد ، در این مورد میتوان از لغات و لهجه های محلی برای کشف آنها استفاده کرد . در این سفر سه موضوع را مورد نظر قرار دادم : اول - ضبط و ثبت یک یا چند لهجه معمول در بیابان مرکزی ایران مخصوصاً زبان مردم بیابانک . دوم - بدست آوردن نسخه ای از کتیبه پارتیها نزدیک بیرجند . سوم - رونوشت برداشتن از کتیبه های بیشتری در تخت جمشید . برای نیل باین هدفها تصمیم گرفتم باستعانت دستگاه نظامی و بهمراهی آقای پروفیسور ژرژ رودار ( Redard ) استاد دانشگاه نیوشاتل سویس که ایشان هم به زبان بلوچی علاقمند بودند ، بصوب نقاط مورد علاقه خود حرکت کنیم .

اگر به نقشه ایران نگاه کنید واحه ای را مشاهده خواهید کرد باسم جندق که شاید معرب کلمه کندک ( از ریشه فارسی کندن ) باشد . این واحد در انتها الیه شمالی بیابانک قرار گرفته است . اینطور بنظر میرسید که این ناحیه از کلیه نواحی مجاور بیشتر منفک و مجزا بوده و من یقین نداشتم که بتوان اثرات زبان باستانی را در آنجا یافت . پس از بیابانک مصمم شدیم که از بیابان عبور نموده و خود را به طبس و سپس به بیرجند و سیستان ( زابل ) و بعد هم به بلوچستان ( ایرانشهر و چاه بهار ، در سواحل

اقیانوس) برسانیم. اما بواسطه اتفاقاتی که در راه پیش آمد مجبور شدیم نقشه خود را عوض کنیم. هر چند که بالاخره موفق شدیم زبانهای سیستانی و بلوچی را هم مثل زبان اهل بیابانک مورد مطالعه قرار دهیم.

در اینجا باید از آقای حبیب یغمائی، مدیر مجله یغما تشکر کنم، زیرا مشارالیه، در زمان توقف ما در خور مرکز بیابانک، منزلی تهیه کرده در اختیار ما گذاشتند و با کمک یکی از بستگان ایشان آقای هنریغمائی توانستیم مشغول کار شویم.

با اینکه آقای حبیب یغمائی خاطر نشان کردند که مردم جندق بزبان فارسی معمولی صحبت میکنند با وجود این ما تصمیم گرفتیم که از این قسمت نیز دیدن نموده و بنحو احسن کار خود را انجام دهیم.

من باتفاق پروفیسور ردار و موری بار (یک نفر امریکائی که مهمان و دانشجوی دانشگاه تهران است) و یک راننده بلوچی روز ۲۶ آذرماه ۱۳۳۰ از راه کاشان، نطنز، نائین و انارک عازم بیابانک شدیم. لازم نیست که جزئیات این مسافرت را در اینجا ذکر نمایم. فقط یک نکته باعث تعجب فراوان ما شد و آن این بود که پس از طی بیابان خشک و بایر آنسوی معاون انارک که مثل منظره ماه خالی و بیجان بود، یکباره به بالای تپه ای رسیدیم که در طرف دیگرش بهشتی سبز و خرم، از گندم و جو و درخت خرما قرار داشت. این نقطه به واحه چوپانان مشهور است. در حقیقت میتوان گفت سرابی بود که بحقیقت پیوست و نظیر آنرا تا آن لحظه در ایران ندیده بودم. مثل این بود که قسمتی از عربستان را برداشته و در این نقطه از ایران گذاشته بودند.

چند نمونه جالب توجه از لهجه ها که هدف اصلی مسافرت ما بود بدست آمد. در نطنز و نائین دو لهجه مختلف محلی صحبت میشود که هر دو توسط دانشمندان مورد مطالعه قرار گرفته است. لهجه محلی انارک خیلی شبیه بلهجه نائینی است با مختصر تغییراتی. اما زبان مردم بیابانک را میتوان، باستثنای زبان اهالی جندق که فارسی است، از یک دسته معینی دانست. از هر کس که علت این موضوع، یعنی اختلاف لهجه های نقاط مختلف این ناحیه را میپرسیدیم پاسخ درستی نمیداد. مرد پیری اظهار داشت که

جندق در زمان انوشیروان تبعیدگاه مجرمین سیاسی بوده است ، ولی بنظر من اگر پادشاهان صفویه و قاجار را بجای انوشیروان بپذیریم شاید معمای ما حل شود ، چه مطابق روایت اروپاییانی که در زمان صفویه در اصفهان بوده اند ، پادشاهان صفوی مجرمین سیاسی را به نقاط دوردست بیابان تبعید مینموده‌اند .

مهمترین نتیجه‌ای که عاید ما شد این بود که رابطه بسیار نزدیکی بین زبان اهالی بیابانک و زبان مردم سیستان (زابل) و چاه بهار که بلوچی است مشاهده نمودیم . طبق اظهار مردم انارک - جندق و خور - بلوچها هر ساله نواحی اطراف نائین و جندق را مورد تاخت و تاز و نهب و غارت قرار میدادند . شاید خاطرات محل و مأوای اصلی آنها باعث میشد که مجدداً بسر منزل خود مراجعت کنند . بدون تردید میتوان گفت که بلوچها از نواحی شمال ایران باین قسمت آمده‌اند ، چون زبان آنها بزبان باستانی نواحی شمال ایران ، یعنی زبان مدیها شباهت زیادی دارد .

از این گذشته در فرهنگ عامیانه ( Folklore ) بلوچها افسانه‌هایی راجع بمبدأ اصلی آنها که نواحی شمال باشد و پراکندگی آنها در قسمت‌های جنوبی که قسمتی از پاکستان کنونی است و تسلط به اقوام برهنی یافت میشود . بر حسب اتفاق ما از قراء برهنی (در سیستان) که هنوز بزبان برهنی صحبت میکنند نیز دیدن نمودیم . زبان مزبور با زبان دراویدی معمول در هندوستان قرابت و شباهت نزدیکی دارد . یکی از افسانه‌های بلوچی هم مبدأ آن زبان را از حلب (در سوریه) میدانند .

#### قطعه

که تا اعضاء وی در عشق روید

جز این سودا دگر چیزی نجوید

و گر گوید حدیث عشق گوید

از کتاب فردوس المرشدیه

خوشا مهری که باشد در جوانی

وجودش خود وجود عشق گردد

اگر بیند وجود عشق بیند